

دکتر جان اسوالت، اشعیا، جلسه ۵، اشعیا ۷-۸

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا است. این جلسه شماره پنج، اشعیا فصل‌های هفت و هشت است. بیایید با هم دعا کنیم.

پدر، ما از حضور تو در اینجا و در کنارمان بسیار خوشحالیم. ما به ویژه از حضور روح القدس برای گشودن کلام تو به قلب‌هایمان سپاسگزاریم. متشکرم.

لطفاً قلب‌های ما را به روی کلامت بگشا و ما را قادر ساز تا در حالی که با هم فکر می‌کنیم، به طور کامل‌تری در شخصیت و طبیعت تو شکل بگیریم. این همان چیزی است که ما برای آن ساخته شده‌ایم، می‌دانیم. این همان چیزی است که ما مشتاق آن هستیم، که واقعاً امروز اینجا مسیح باشیم.

دست‌هایش، پاهایش، بدنش را به خاطر دنیای گمشده. کمکمان کن، پروردگارا، و ما تو را شکر خواهیم کرد. به نام تو، آمین.

خب، خوشحالم که بعد از یک هفته استراحت دوباره شما را می‌بینم. ما سفر خوبی به رومانی و مجارستان داشتیم و با این وجود خوشحالیم که دوباره به این بخش از جهان برگشته‌ایم. دیشب حدود ساعت ۱۱:۳۰ به لکسینگتون برگشتیم، بنابراین طبق اطلاعات بدن من، ساعت ۲ بامداد است.

پس اگر خوابم برد، لطفاً بیدارم نکنید. باید تغییر برنامه را اعلام کنم. اگر برنامه را دارید، ما در ۲۹ اکتبر ملاقات نخواهیم کرد، بنابراین آخر این هفته ملاقات خواهیم کرد، سپس استراحت خواهیم داشت.

ما در ۲۹ اکتبر همدیگر را ملاقات نخواهیم کرد. ما در ۵ نوامبر همدیگر را ملاقات خواهیم کرد. بنابراین اگر جای آن دو را عوض کنیم، فصل‌های ۱۳ و ۱۴ را در ۵ نوامبر مطالعه خواهیم کرد.

بنابراین، هیچ مطالعه‌ای در مورد ۱۲۹ام وجود ندارد، اما مطالعه‌ای در مورد ۱۵ام وجود خواهد داشت. اکنون به مقدمه کتاب نگاهی انداختیم و به بخش اول چیزی رسیدیم که من آن را بخش اصلی بعدی می‌دانم، که در واقع از ۷.۱ تا ۳۹ ادامه دارد. ببخشید، فکر می‌کنم تا ۳۵.۱۶ هم همینطور باشد.

ببینیم ۳۵.۱۰، به اساس بندگی اعتماد کنید. اگر قرار است ملت به خاطر جهان، خادم خدا شوند، باید او را به اندازه کافی خوب بشناسند تا بدانند که می‌توان به او اعتماد کرد.

هیچ‌کس بنده‌ی کسی که به او اعتماد نداریم، نخواهد شد. این همچنین، با پیروی از الگوی فصل ۶، وحی خداوند، وحی خودشان است. بنابراین، این بخش با آن بخش‌های فصل ۶ مطابقت دارد. ما از ۷.۱ تا ۱۲.۶ بدون هیچ اعتمادی شروع می‌کنیم.

به پادشاه آحاز فرصت داده می‌شود تا به خدا اعتماد کند و رهایی خود را ببیند و آحاز می‌گوید، نه، متشکرم وضعیت همانطور که در پس‌زمینه برای شما شرح داده شده است، حدود ۷۰۰ است، خب، ببخشید، بیایید فقط به طرح کل بخش نگاه کنیم و سپس برمی‌گردیم و در مورد آن صحبت می‌کنیم. سه زیربخش در اینجا از بخش اصلی ۲ بنامیم، آنگاه بخش ۱، بخش ۲ و بخش ۳ وجود دارد. فصل ۷.۱ A وجود دارد، اگر این را تا ۹.۷، فرزندان، نشانه‌های وعده

این چیزی است که امشب به آن خواهیم پرداخت و سپس دوباره به سه بخش تقسیم می‌شود. نشانه عمانوئیل، فصل ۷، تهدید ماهر شلال هشباز، ما دیگر فرزندانمان را زیاد به خاطر او نامگذاری نمی‌کنیم، و وعده کودک. کودکان در کل این بخش برجسته هستند.

تهدید آشور با وعده‌ی فرزندان روبرو می‌شود. و ما امشب و هفته‌ی آینده در ادامه‌ی این بحث، در مورد آن صحبت خواهیم کرد. نشان عمانوئیل، تهدید ماهر شلال هشباز، و وعده‌ی فرزند.

سپس یک میان‌پرده جالب، شعری با ساختار بسیار دقیق در آیات ۹:۸ تا ۱۰:۴ و سپس ۱۰:۵ تا ۱۲:۶ درباره پادشاهی کودک. بنابراین، این امتناع آحاز از اعتماد، از طریق پیامدهای آن تصمیم انجام می‌شود. اگر به خدا اعتماد نکنید، نتایج خاصی از آن ناشی می‌شود، اما اشعیا کل ماجرا را تا پایان آن ادامه می‌دهد، جایی که در فصل ۱۲ سرود ستایش به خاطر نجات نهایی خدا داریم.

خب، سوالی در مورد آن طرح کلی بزرگتر دارید؟ بسیار خوب، بیایید به نشانه‌های وعده نگاه کنیم. تاریخ تقریباً ۷۳۵ است. آشور در حال آخرین پیشروی بزرگ خود به سمت مصر است، همان که در نهایت آن را به آنجا خواهد برد.

پادشاهی شمالی اسرائیل سال به سال با بازگشت ارتش آشوریان، به طور پیوسته در حال تضعیف است. و آنها، اسرائیل، مصمم هستند که راهی برای متوقف کردن این امر پیدا کنند. بنابراین اسرائیل و سوریه تصمیم می‌گیرند که ائتلافی تشکیل دهند.

صد سال پیش، ائتلافی از این کشورهای کوچک حداقل برای مدتی آشوری‌ها را متوقف کرد. و بنابراین، به نظر می‌رسد که آنها می‌گویند، خب، این برای اجداد ما جواب داد، بیایید دوباره امتحان کنیم. بنابراین آنها به یهودا می‌گویند، بسیار خوب، تو باید به ما بپیوندی.

تو باید به ما در این ائتلاف بپیوندی. خب، این یه کم جای سوال داره. اگه موفق شدی، باشه.

اما اگر موفق نشوید، آشوری‌ها استاد ترور هستند. و آنها روشی برای انجام کارهای واقعاً بد با افرادی که با آنها مخالف هستند، دارند. بنابراین، آحاز، پادشاه یهودا، باید تصمیمی بگیرد.

اکنون دلایلی وجود دارد که فکر کنیم جناح‌های آشوری و ضد آشوری در دولت یهود وجود داشته‌اند. و اینکه آحاز در جیب جناح طرفدار آشور بوده است. ما این را به طور قطعی نمی‌دانیم، اما نشانه‌هایی وجود دارد.

بنابراین، ممکن است او مخالف ایده ائتلاف بوده باشد. یا ممکن است به سادگی به این نتیجه رسیده باشد. که نه، ما شانس نداریم. ما سه نفر شانس واقعی در برابر آشور نداریم.

و بنابراین او تصمیم گرفت که در ائتلاف شرکت نکند. بنابراین، اسرائیل و سوریه تصمیم گرفتند که تو به ائتلاف ما بپیوندی. و اگر این کار را نکنی، تو را از تخت سلطنت پایین خواهیم کشید، آحاز.

و ما مرد خودمان را بر تخت خواهیم نشاند. نام این مرد طبئیل بود. و ما چیز دیگری در مورد او نمی‌دانیم.

به معنای چیزی شبیه به خوبی خدا است. این نام اوست. اینکه آیا او از نسل داوود بوده یا نه، ما نمی‌دانیم.

این واقعیت که به این موضوع اشاره نشده است، نشان می‌دهد که او احتمالاً چنین نبوده است. بنابراین، نه تنها یهودا در مشکل است، بلکه این دو ملت به آنها حمله خواهند کرد. اما خاندان داوود نیز در مشکل است.

و این وضعیتی است که آحاز با آن روبرو است. بنابراین، آحاز چه باید بکند؟ در کتاب پادشاهان آمده است که آحاز مبلغ هنگفتی پول جمع کرد و آن را به آشور فرستاد.

آقای آشور عزیز، میشه لطفاً از پول من استفاده کنید و به این دو ملت حمله کنید؟ من بارها در طول این سال‌ها گفته‌ام که امیدوارم در بهشت لحظاتی تکرار شود. می‌خواهم قیافه تیگلات پیلسر را ببینم وقتی که پیک با این مقدار زیاد پول می‌آید و می‌گوید، آقا، آحاز یهودا می‌خواهد به شما پول بدهد تا به اسرائیل و سوریه حمله کنید. او می‌خواهد چه کار کند؟ او این کار را می‌کند؟ چک را نقد کنید، سریع، چک را نقد کنید قبل از اینکه به خودش بیاید و جلوی آن را بگیرد.

مثل این است که سه موش با هم دعوا کنند و یکی از آنها گربه را اجیر کند. و داستان ما در فصل ۷ از همین جا شروع می‌شود. آحاز بیرون است و کاملاً مشخص است که به سیستم آب مشرف است. آیه ۳، تو و شیار یشو، پسر، در انتهای مجرای استخر بالای در بزرگراه منتهی به مزرعه رختشویان، به استقبال آحاز بروید.

آنجا جایی است که اشعیا با او ملاقات می‌کند. آن مکان بسیار مهم است. در این مکان، اشعیا آحاز را به چالش می‌کشد تا به خدا اعتماد کند.

و آحاز می‌گوید نه. لطفاً به فصل ۳۶ مراجعه کنید. ۳۴ سال بعد، ببینید فرستاده آشور، تمام شهرهای قدرتمند یهودا به کجا رسیده‌اند و اورشلیم تنها مانده است.

و فرستاده، سومین افسر مسئول ارتش، سومین فرمانده، به اورشلیم فرستاده می‌شود تا خواستار تسلیم شود. می‌خواهم ببینید او کجا ایستاده تا خواستار تسلیم شود. آیه ۳۶، آیه ۲، همانجا.

سال بعد، درست همان نقطه. تو شانس داشتی، آحاز، و آن را از دست دادی. این بخشی از دلیلی ۳۴ است که من در مواجهه با برخی دیگر استدلال می‌کنم که ۷ تا ۳۹ یک واحد است.

ما به سوالات ۷ تا ۱۲ اعتمادی نداریم و بعد فرصتی پیدا می‌کنیم که دوباره در سوالات ۳۶ تا ۳۹ امتحان بدهیم و حتماً قبول می‌شود. نه، من به تو اعتماد نخواهم کرد. بله، اعتماد خواهم کرد.

در این بین، فصل‌های ۱۳ تا ۳۵ درس‌هایی در مورد اعتماد هستند که خداوند به یهودا می‌دهد، این کمی شبیه یادگیری برنامه‌ریزی شده است، یادتان هست؟ شما در امتحان مردود می‌شوید. بسیار خب، به صفحه برگردید و دوباره از اول شروع کنید و در ۱۳ تا ۳۵ این درس‌ها را در مورد اعتماد داریم و سپس حتماً X پسر آحاز، آماده است تا دوباره در امتحان شرکت کند و قبول می‌شود. این واقعیت که ما همین متن را در فصل‌های ۷ و ۳۶ کپی کرده‌ایم، مرا از آن وحدت در نحوه‌ی طرح‌بندی آن متقاعد می‌کند.

بسیار خوب، حالا خدا می‌گوید، می‌خواهم پسر را با خودت ببری. این اولین بچه است و ما مستقیماً از آنجا عبور خواهیم کرد، قرار است یک بچه کوچک آنها را در فصل ۱۱ هدایت کند. بچه‌ها، قرار است تمام راه را تا اینجا بدوند و ما باید در مورد اهمیت آن فکر کنیم.

حالا، خدا می گوید، ای اشعیا، می خواهم که تو بیرون بروی و با آحاز ملاقات کنی و می خواهم پسر را با خود ببری. پسر، که نامش فاش نشده، تنها یک بازمانده باز خواهد گشت. حالا چرا خدا این کار را کرد؟ اشعیا به آنجا می رود تا او را به چالش بکشد تا ایمان بیاورد.

خب، آیا نتیجه از قبل مشخص شده است؟ آیا آحاز واقعاً حق انتخاب ندارد؟ هدف از فرستادن این پسر می دانید، سلام آحاز پادشاه، سلام اشعیا، که با خود دارید چیست؟ فقط یک بازمانده باز خواهد گشت. حالا هدف از این چیست؟ یک درس عبرت. یک درس عبرت؟ این برای مردم پیشگویی شده است.

باشه، اما آیا این به این معنی است که آحاز واقعاً چاره ای ندارد؟ او می تواند بخشی از بازماندگان باشد. از همان اول درست عمل کنید. اگر از خداوند اطاعت کنید، بازماندگانی باقی خواهند ماند.

اگر این کار را نکنید، یک بازمانده باقی خواهد ماند، اما بقیه... خب، این یک چیز دو طرفه است. در هر صورت یک بازمانده وجود خواهد داشت. این خبر خوبی برای بازماندگان است.

برای بقیه خبر خوبی نیست. بسیار خب. نظر دیگری در این مورد دارید؟ این یکی از تنش های بزرگ در کتاب مقدس بین علم غیب الهی و آزادی انسان است.

در طول قرن ها تلاش های بسیار زیادی برای حل این مشکلات صورت گرفته است. جدیدترین مورد خداپاوری باز نام دارد که در آن استدلال می شود که خدا عمداً آینده را نمی داند تا ما بتوانیم اراده آزاد داشته باشیم. واکنش من به این موضوع این است که اگر کتاب مقدس از آن پشتیبانی کند، بسیار خوب است.

اینطور نیست. این صرفاً واقعی است که کتاب مقدس هر دو را به ما می آموزد. خدا آینده را می داند، اما به نحوی، این دانش مانع از واقعیت انتخاب های ما نمی شود.

حالا، مغز ما به اندازه کافی بزرگ نیست که این دو را کنار هم نگه دارد، و ما مدام در یک گودال یا آن گودال می افتیم. اوه، همه اینها از پیش تعیین شده است، تقدیر دوگانه، کسانی که نفرین شده اند قبل از تولدشان نفرین شده اند، یا از این قبیل چیزها. خب، خدا واقعاً نمی داند چه اتفاقی دارد می افتد، بنابراین ما آزادیم.

نه. به هر حال، هر دو باید در تنش نگه داشته شوند. بنابراین به آیه ۲ و آیه ۶ از فصل ۷ نگاه کنید. به ما گفته شده است که خاندان داوود وحشت زده بودند.

وقتی خبر به خاندان داوود رسید، دل قومش همچون درختان جنگل لرزید. و باز هم، در آیه ۷، ببخشید، آیه است. به نظر شما آحاز واقعاً از چه چیزی می ترسید؟ آیا از نابودی کشورش می ترسید؟ کاملاً حق با ۶ شماست. از آنچه از آحاز می دانیم، او خیلی نگران کشورش نبود.

او خیلی نگران خودش بود. و جالب است که اگر به آیه ۱۳ نگاه کنید، اشعیا می گوید: «ای خاندان داوود بفرمایید.» هفته آینده دوباره در این مورد صحبت خواهیم کرد، اما کتاب مقدس همیشه بسیار بسیار ظریف و دقیق است.

از یک طرف، وعده هایی به خاندان داوود داده شده است، اما در عین حال، سخنان داوری را داریم که بر خاندان داوود جاری شده است. بنابراین این واقعیت که خداوند وعده هایی داده است به این معنی نیست که خانه شما آزاد شده است. خب، این برای خدا مشکل ساز است، اینطور نیست؟ منظورم این است که او قول داده است که کسی برای همیشه بر تخت داوود خواهد نشست.

بنابراین، آیا این به این معنی نیست که او نمی‌تواند اجازه دهد تخت داوود سرنگون شود؟ نظر شما چیست؟ عهد و پیمان‌ها دو بخش دارند. و همان وعده اول در دوم سموئیل ۷ مشروط است. باز هم، خیلی جالب است.

اگر پسر و وفادار باشد، کمبود پسری که بر تخت سلطنت بنشیند، نخواهی داشت. در اینجا دوباره، این تنش بین وعده خدا و مسئولیت خودمان برای اطاعت وجود دارد. و البته، مطمئناً، روزی در سال ۵۸۶ فرا رسید که سلطنت داوود به پایان رسید، پایانی کوبنده.

و بنابراین می‌توانید تصور کنید که مردم بگویند، خب، خدا به وعده‌اش عمل نکرده است. البته، خدا راهی پیدا کرده است، اینطور نیست؟ عیسی عضو کدام خانواده است؟ نسل داوود. بنابراین، به نظر من، دوباره اینجا نمونه‌ای شگفت‌انگیز از خلاقیت خداست.

او به وعده‌هایش عمل خواهد کرد. اما این ما را از مسئولیت مبرا نمی‌کند. در این مرحله، مردم گفتند که وعده‌های خدا عملی نشده است.

او گفت که ما قرار است پسری از داوود را بر تخت سلطنت بنشانیم. ما پسری از داوود را بر تخت سلطنت نداریم، بنابراین خدا شکست خورده است. و خدا گفت، صبر کنید.

من به قولم عمل می‌کنم. اما این تو را از مسئولیت وفاداری معاف نمی‌کند. در اینجا دوباره، این تنش وجود دارد که باید دائماً در ذهن داشته باشیم.

بله؟ آیا این حتی نمونه‌ای از کاری است که ما انجام می‌دهیم، یعنی اینکه آن را به معنای واقعی کلمه و روزانه در نظر می‌گیریم، نه...بله، بله، بله. و من فکر می‌کنم این برای ما بسیار بسیار مهم است وقتی که به وعده‌های خدا فکر می‌کنیم. حتماً، حتماً، وعده‌های خدا را مطالعه کنید.

بر اساس وعده‌های خدا زندگی کنید. اما باور نکنید که اینها به نوعی محکم و استوار هستند، صرف نظر از اینکه ما چه کسی هستیم. خدا به وعده‌هایش عمل خواهد کرد.

اما در درازمدت، خوب است. بله.

بسیار خوب، آیه ۴. چیزی که می‌خواهم به او بگویم این است، ای اشعیا. مراقب باش. ساکت باش.

نترس. نگذار دلت به خاطر این دو کنده آتش دودآلود از خشم شدید عقل در سوریه و پسر رمیلیا ضعف کند. باز هم، به زبان انگلیسی، واضح کردن این تصویر دشوار است، اما تصویر اینجا از هیزم لبه آتش است.

نقاشی‌های من خیلی خوب نخواهند شد، اما...آتش خاموش شده، و چه چیزی باقی مانده است؟ این تکه‌های کوچک اینجا کمی دود می‌کنند. این‌ها همین هستند. آن‌ها فقط ته مانده‌اند.

خدا می‌گوید، آنها چیزی نیستند که نگران‌شان باشی. حالا...آیا این مثل عبارت ما نیست، همه دود و بدون آتش؟ بله، بله، بله. چهار دستور وجود دارد.

اساس گناه چیست؟ طبق آن آیه، در بسیاری از موارد، علت گناه چیست؟ نگرانی، پریشانی، ترس، اضطراب. اولین گناه از همین جا سرچشمه گرفت. آدم و حوا به تهمت مار گوش دادند.

خدا به تو اهمیتی نمی‌دهد. خدا علاقه‌ای به برآوردن نیازهای تو ندارد. او فقط دارد بازی خودش را می‌کند.

شما مهره‌های شطرنج او هستید. او، رفیق. ما باید خودمان نیازهایمان را برآورده کنیم.

و اولین گناه آفریده شد. بارها و بارها، علت گناه ترس است. و ترس نقطه مقابل اعتماد است.

ما به امانتداری خدا حمله کرد. بنابراین، بحث ما از اینجا شروع می‌شود. آیا می‌توان به خدا اعتماد کرد؟ و در طول این فصل‌ها، تا فصل ۳۹، با این سوال دست و پنجه نرم خواهیم کرد.

آیا خدا قابل اعتماد است؟ در نهایت. من قبلاً هم اینجا گفته‌ام، اما این یکی از بدبختی‌های زندگی در این کشور است. ما مجبور نیستیم به خدا، روز به روز، اعتماد کنیم.

خواندن دعای ربانی مسخره است. نان روزانه‌ی ما را امروز به ما بده. من از شما دست بلند نمی‌کنم، اما حدس می‌زنم که فردا همه در این اتاق غذا دارند.

بنابراین، ما مجبور نیستیم روز به روز به او اعتماد کنیم، و این باعث بدبختی ما شده است. برخی از برادران و خواهران ما در سایر نقاط جهان که مجبورند روز به روز به او اعتماد کنند، در اعتماد به او بهتر از برخی از ما در مواقع بحرانی هستند. آن مضمون «مراقب باش، ساکت باش، نترس، نگذار دلت ضعف برود»، در کل این بخش جاری خواهد بود.

پس، وقتی نوبت به آن رسید، حواستان را جمع کنید. خب، من در ادامه، چند آمار و ارقام در مورد چگونگی تحقق این پیشگویی‌ها به شما ارائه دادم. او می‌گوید ظرف ۶۵ سال، افرایم تکه تکه خواهد شد.

و دوباره، به یاد داشته باشید که افرایم قبیله اصلی در پادشاهی شمالی است. بنابراین، افرایم برابر با اسرائیل پادشاهی شمالی است. دوباره، خداوند با آحاز صحبت کرد، از خداوند، خدای خود، نشانه‌ای بخواه، بگذار. به ژرفای شئول یا به بلندی آسمان باشد.

قرار است این تابلو چقدر بزرگ باشد؟ به بزرگی تصورتان، به عمق جهنم یا به بلندی بهشت. از این نوع تابلوها بخواهید. وای، اینجا داریم درباره چه چیزی صحبت می‌کنیم؟ بسیار خب، بیایید به همین بسنده کنیم.

و آحاز گفت، «من نخواهم پرسید، من خداوند را آزمایش نخواهم کرد.» خب، حالا از تاریخچه‌ای که به شما دادم، چرا او نمی‌خواست نشانه‌ای بخواهد؟ او از قبل مقدماتش را فراهم کرده بود. او قبلاً چندین میلیون دلار خرج کرده بود.

و اگر بفهمد که مجبور به انجام این کار نیست، خیلی ناراحت‌کننده خواهد بود. او نمی‌خواست این را بداند. می‌دانید، این یک حس تقوای کاذب است.

بله، و او نافرمانی خود را با آن تقوای دروغین می‌پوشاند. آیا در این مورد فکر بیشتری دارید؟ چگونه تقوا گاهی اوقات به عنوان پوششی برای بی‌اعتمادی عمل می‌کند؟ این یک تصور بیرونی ایجاد می‌کند. من با آن هستم، من با خدا هستم.

دقیقاً، این تصور بیرونی را ایجاد می‌کند که بله، من به این نشانه‌های خام نیازی ندارم. من خیلی جلوتر از این حرف‌ها هستم. اما در واقع، این فقط پوششی است برای امتناع ما از قرار دادن خودمان در موقعیتی که باید به خدا اعتماد کنیم.

و باز هم، در این کشور خیلی راحت می‌توانیم زندگی‌مان را طوری سازماندهی کنیم که هرگز در آن موقعیت خطرناک قرار نگیریم، موقعیتی که اگر خدا ما را ناامید کند، به دردسر بیفتیم. خدا از راه رسید، آواز باید کاری در مورد آن انجام می‌داد. بله، بله.

سوالاتی را که نمی‌خواهی جوابشان را بشنوی نپرس. بله، بله. بنابراین، این اشارات به تقوا در واقع می‌تواند راهی برای اجتناب از خطر باشد، اجتناب از قرار دادن خودمان در موقعیتی که خدا باید از آن عبور کند.

سال‌هاست که طلاب حوزه‌های علمیه را مشاهده می‌کنم که حدود دو روز قبل از کلاس حاضر می‌شوند، تمام دارایی‌های دنیوی‌شان در صندوق عقب یک وانت قدیمی قراضه است. ما می‌گوییم، آیا می‌دانی کجا قرار است زندگی کنی؟ نه. آیا همسرت شغلی دارد؟ نه، اما او شغلی خواهد داشت.

هنوز ثبت نام نکرده‌اید؟ نه، اما ما این کار را خواهیم کرد. و شما سرتان را تکان می‌دهید. اما خدا ما را صدا زد.

و شما او را حدود سه یا چهار سال تماشا می‌کنید، که همیشه در آستانه‌ی فاجعه‌ی کامل زندگی می‌کند. و با این حال، و با این حال، خدا آنها را از این مهلکه عبور می‌دهد. و در نهایت، آنها چیزی در مورد خدا می‌دانند. که برخی از ما که خیلی محتاط‌تر بودیم، فرصت یادگیری آن را نداشتیم.

حالا، این دلیلی برای حماقت نیست. و با این حال، و با این حال، من می‌گویم، تقوای کاذب ما گاهی اوقات می‌تواند فقط وسیله‌ای برای پوشاندن عدم تمایل ما به ریسک کردن برای خدا باشد. و این دقیقاً همان جایی است که آواز بود.

خب، می‌دانید، نمی‌توانید از خدا پنهان کاری کنید. پس او گفت، پس ای خاندان داوود، آیا خسته کردن مردم برایتان چیز کمی نیست که حالا خدا را هم خسته می‌کنید؟ شما مردم خود را خسته کرده‌اید، و حالا دارید خدا را هم خسته می‌کنید. بنابراین، خود خداوند به شما نشانه‌ای خواهد داد.

حالا، بحث‌های زیادی در مورد این تابلو شده است. من پدربزرگم را به یاد دارم که واعظ غیر روحانی بود وقتی نسخه استاندارد اصلاح‌شده برای اولین بار منتشر شد، قصد داشت آن را بسوزاند. چون آنها کلام خدا را تغییر داده بودند.

زن جوانی باردار شده و پسری به دنیا خواهد آورد. نه، این یک باکره است که باردار خواهد شد. خب، هم. بله و هم خیر.

اشعیا کار عجیبی انجام داده است. حال، به یاد داشته باشید، او گفته است، نشانه‌ای به بلندی بهشت یا به ژرفای جهنم. او می‌گوید، خب، بگذارید به عقب برگردم و اینطور بگویم.

در زبان عبری کلمه‌ای برای زن جوان وجود دارد، «نَعره». «کلمه‌ای هم در زبان عبری وجود دارد که دقیقاً به معنای باکره است، «بَتولا». اشعیا هیچ‌کدام از این کلمات، کلمات رایج، را به کار نبرده است.

بلکه، او از یک کلمه نسبتاً عجیب استفاده می کند. آن کلمه «آلما» است. همانطور که گفتم، این یکی به معنی زن جوان است، این یکی به معنی باکره.

این یکی به معنی زن جوانی است که در سن ازدواج قرار دارد. خب، در زبان عبری، اگر او مجرد باشد، یا باکره است یا فاحشه. این ها گزینه های موجود هستند.

بنابراین، یک زن جوان در سن ازدواج که احتمالاً باکره است. همانطور که در یادداشت ها گفتم، بهترین است. یک دوشیزه باردار می شود و فرزند (archaic maiden) معادل انگلیسی آن، کلمه باستانی دوشیزه به دنیا می آورد.

حال، «دوشیزه» به معنای باکره نیست، اما بکارت را فرض می کند. بنابراین، سوال این است که اگر منظور اشعیا زن جوان بوده، چرا از آن استفاده نکرده است؟ و اگر منظورش باکره بوده، چرا از آن استفاده نکرده است؟ و من معتقدم که پاسخ این است که این علامت اهمیت مضاعفی دارد. برای آن زمان اهمیت داشته است.

و اینجا است که می خواهم به آیه ۱۷ نگاه کنید. واقعاً ۱۶ و ۱۷. پیش از آنکه پسر بداند چگونه بدی را رد کند و خوبی را برگزیند، سرزمینی که از دو پادشاهش می ترسید، متروک خواهد شد.

خداوند بر تو و بر قوم تو و بر خاندان پدرت روزهایی را خواهد آورد که از روزی که افرایم از یهودا، پادشاه آشور، جدا شد، نیامده باشد. بنابراین، اگر امروز، ۷۳۵، کودکی به دنیا بیاید، قبل از اینکه آن کودک بداند که باید بدی را ترک کند و خوبی را برگزیند، سرزمینی که از دو پادشاه آن وحشت دارید، متروک خواهد شد. همانطور که در یادداشت ها اشاره کردم، سن پاسخگویی، پاسخگویی اخلاقی، رد بدی و انتخاب خوبی ۱۲ سال است.

قرار است یک کودک ۱۳ ساله بتواند این کار را انجام دهد. این جشن تکلیف پسران است. آن زمانی است که یک پسر مرد می شود.

و حالا یهودیان برای دختران هم جشن تکلیف (بت میتزوا) دارند. آن زمانی است که یک دختر زن می شود. وقتی تابستان امسال پنجاهمین سالگرد ازدواجمان بود، دوباره به عکس های عروسی مان نگاه می کردم و با خودم فکر کردم، چطور والدینمان اجازه دادند آن دو فرزند ازدواج کنند؟ ما، البته، فکر می کردیم که کاملاً بالغ شده ایم، اما فکر می کنم، اسکات عالی بود، یک مرد در ۱۳ سالگی.

اما به هر حال، می بینید آنجا چه گفته می شود؟ اگر امروز بچه ای به دنیا بیاید، ظرف ۱۳ سال، دو سرزمینی که شما اینقدر از آنها وحشت دارید، متروک خواهند شد. در سال ۷۳۲ دمشق توسط آشوریان ویران شد و در سال ۷۲۲ سامره، آخرین سنگر اسرائیل، نابود شد. بنابراین به نظر می رسد که اشعیا می گوید، من همین الان به شما نشانه ای می دهم.

امروز نطفه کودکی بسته می شود. قبل از اینکه آن کودک ۱۳ ساله شود. این دو سرزمینی که شما از آنها تا سر حد مرگ می ترسید و روحتان را به آشوریان می فروشید تا از آنها رهایی یابید، از بین خواهند رفت.

زیرا خدا با ماست. عمانوئیل. با ماست، خدا.

اما این نشانه به بلندی بهشت یا به ژرفای جهنم است. چطور ممکن است آنقدر بلند یا آنقدر عمیق باشد؟ علاوه بر این، سوال این است که خدا نه تنها به صورت نمادین با ماست، بلکه آیا واقعاً با ماست؟ آیا او

واقعاً وارد زندگی ما خواهد شد و تمام آنچه را که می‌دانیم به اشتراک خواهد گذاشت؟ و پاسخ، البته، مثبت است. باکره‌ای باردار خواهد شد و پسر بی‌دینا خواهد آورد.

و شما نام او را عمانوئیل خواهید گذاشت. و جالب است که ترجمه یونانی عهد عتیق که بین سال‌های ۲۰۰ تا ۱۲۵ قبل از میلاد انجام شده است، از کلمه یونانی به معنای باکره استفاده می‌کند. بنابراین آنها درک می‌کنند که ما هنوز به دنبال تحقق نهایی این پیشگویی هستیم.

و برای تحقق نهایی آن، تولد از باکره لازم است. بنابراین فکر می‌کنم این اتفاق است که در حال رخ دادن است. فکر می‌کنم به همین دلیل است که اشعیا این کلمه مبهم را انتخاب کرده است.

حالا، وقتی به فصل ۸ برسیم، کمی بعد بیشتر در این مورد صحبت خواهیم کرد. اما باید عجله کنیم. بنابراین، اشعیا در آیات ۱۷ تا ۲۵ ادامه می‌دهد و می‌گوید، چون شما از اعتماد به من سر باز می‌زنید، آشور می‌آید. و آیه ۲۰، در آن روز، خداوند با تیغی که از آن سوی رودخانه اجیر شده است، پادشاه آشور، سر و موی پاها را خواهد تراشید و ریش را نیز خواهد کند.

و او در ادامه وضعیتی را توصیف می‌کند که در آن زمین اساساً خالی از سکنه شده است. بنابراین برای نگه داشتن شیر، باید آن را ببندند. مقدار زیادی از آن وجود دارد.

و تو داری عسل می‌خوری. و اینها غذای پادشاه هستند. اما هر کسی که باقی بماند، آن را خواهد خورد، چون دیگر کسی برای خوردنش نخواهد بود.

آن روز نزدیک است. باید به شما بگویم، آیه ۲۰، یک نمونه شگفت‌انگیز از نقد متن. یک کلمه عبری به نام سحر و کلمه دیگری به نام شَهر وجود دارد.

شَهر به معنای اجیر کردن است. سَحَر به معنای مست بودن است. بنابراین، آیه ۲۰ به زبان یونانی می‌گوید، در آن روز، خداوند با تیغ مستی از آن سوی رودخانه، ریش خود را خواهد تراشید.

هست. به جای یه تیغ کرایه‌ای، یه تیغ S پسر، این ترسناکه. اما این یه مثال کلاسیک از قاطی کردن حروف مست هست.

اما خب، این هم از این حرف‌ها. ایمانوئل یه تیغ دو لبه‌ست. اگه باهشی، خبر خوبیه.

اما اگر با او نباشی، حضورش خبر بسیار بدی است. و بنابراین، اشعیا به آحاز می‌گوید، خدا با ماست، چه بخواهی چه نخواهی، برادر. و چون از پذیرفتن او سر باز زدی و به بدترین دشمن قبل از اینکه به او اعتماد کنی، اعتماد کردی، آشور در راه است.

آنها دشمنان شما را نابود خواهند کرد، اما در مرز شما متوقف نخواهند شد. آنها تا دماغه شما پیش خواهند رفت. و این دقیقاً همان چیزی است که ۳۴ سال بعد محقق شد.

وقتی آشوری‌ها پشت دروازه‌ها بودند و افسر آشوری متکبرانه از آنها می‌خواست تسلیم شوند. دوست دارم اینطور بگویم. به هر چیزی که به جای خدا اعتماد کنید، روزی علیه شما خواهد شد و شما را نابود خواهد کرد.

عشق انسانی؟ دستاورد انسانی؟ خب، می‌توانید این فهرست را پر کنید. به هر چیزی که به جای خدا اعتماد کنید، روزی علیه شما خواهد شد و شما را نابود خواهد کرد. سپس این روند در فصل ۸ ادامه می‌یابد. ما وقت کافی برای بررسی استدلال‌ها نداریم.

من معتقدم که پسر اشعیا، ماهر شلال هشباز، در واقع تحقق کوتاه مدت این پیشگویی است. و ممکن است... آیه ۷۱۴ می‌گوید: «آن دوشیزه آبستن شده و پسری به دنیا خواهد آورد.» من فکر می‌کنم غیرممکن نیست که اشعیا به نامزدش اشاره کرده باشد.

زیرا فصل ۸ می‌گوید، من به نبیه داخل شدم و او باردار شد و پسری به دنیا آورد. و خداوند به من گفت، نام او را ماهر شلال حشباز بگذار. غنیمت شتاب می‌گیرد، طعمه شتابان می‌آید.

خدا با ماست. خدا با ماست. در آیه ۱۱ از فصل ۸، خداوند با دست قوی خود با من چنین سخن گفت و مرا برحذر داشت که در راه این قوم گام برندارم.

می‌نامند، توطئه ننماید. و از آنچه آنها می‌ترسند، نترسید و وحشت نکنید. مردم به این وضعیت نگاه می‌کنند.

آنها می‌گویند، اوه نه، نه، نه. آشور علیه اسرائیل توطئه می‌کند و اسرائیل علیه ما توطئه می‌کند و تاریخ از کنترل خارج شده است. ما عاشق تئوری‌های توطئه هستیم.

می‌دونی. آیا لی هاروی اسوالد به کندی شلیک کرد؟ خب، نه. احمق‌ها، مافیا این کار رو کرد.

نه، نه. این یک توطئه کمیک چپ‌گرایانه بود. ما عاشق تئوری‌های توطئه هستیم.

ایده این است که همه چیز از اتاق‌های پشتی کنترل می‌شود و خدا می‌گوید، این کار را نکن. چرا؟ چون تاریخ در نهایت در کنترل من است. وحشت نکن.

مطمئنم که این کار را فقط برای توجیه خودم انجام می‌دهم. اما با این وجود، اخبار تلویزیون را تماشا نمی‌کنم. آرامش من نمی‌تواند آن را تحمل کند.

به پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌هایمان فکر می‌کنم. آنها نمی‌دانستند که ۲۵۰۰۰ هندی در یک زلزله جان خود را، از دست داده‌اند. آنها توانستند زندگی آرامی داشته باشند زیرا چیزهایی را که نیازی به دانستن آنها نداشتند، نمی‌دانستند.

اما ما روی لبه دندان‌هایمان زندگی می‌کنیم. خدای من، به آن نگاه کن. حالا، همانطور که گفتم، نمی‌گویم که نباید اخبار تلویزیون را تماشا کنید.

من فقط دارم در مورد خودم و بعضی از انتخاب‌هایی که ممکن است مجبور به انجامشان شویم صحبت می‌کنم. چیزی که آنها توطئه می‌نامند را توطئه ننماید. حالا، به آیه ۱۳ نگاه کنید.

اما پروردگار لشکرها. خب، من قبلاً در مورد این صحبت کرده‌ام. در رومانی، من کتاب اشعیا را تدریس می‌کردم و ما با هم به بررسی موارد پروردگار لشکرها در ۱۲ فصل اول پرداختیم.

در ۳۹ باب اول حدود ۳۹ بار از عبارت «خداوند لشکرها» استفاده شده است. حال، به یاد داشته باشید که این به معنای «لشکریان خداوند آسمان» است. این روشی برای بیان کنترل خدا بر تاریخ است.

اما خداوند لشکرها، او را مقدس خواهید شمرد. حال، این به چه معناست؟ این به معنای مقدس جلوه دادن خدا نیست. این به معنای آن است که او را آنطور که واقعاً هست، آن خدای متعال که بر همه چیز حکومت می‌کند، جلوه دهیم.

وقتی با او طوری رفتار می‌کنیم که انگار خدای کوچکی است که زیر تخت ما زندگی می‌کند تا دعاها را برآورده کند، از او تقدس‌زدایی می‌کنیم. اگر بتوانم کلمه‌ای ناشناخته بسازم، از او تقدس‌زدایی می‌کنیم.

ما او را کوچک و بی‌اهمیت و بی‌اهمیت جلوه می‌دهیم. و اشعیا می‌گوید، خدا به اشعیا می‌گوید، مرا مهم کن. مرا در همه چیز والا مقام گردان.

من را حاکم قرار بده. اگر قرار است از چیزی بترس، از توطئه‌های تاریخ نترس.

از اینکه من را ناراحت کنی بترس. قبلاً هم بهت گفته‌ام، من دو خواهر دارم که نه و ده سال از من بزرگ‌ترند و آنها مدام به پدر و مادر می‌گفتند، آنها قبلاً از خانه بیرون رفته و ازدواج کرده‌اند و من دارم وارد دوران نوجوانی‌ام می‌شوم. آنها می‌گفتند، بگذار از هر کاری قسر در برو.

همیشه می‌گفتم مادرم از آن لحظه به بعد دیگر طاقتش طاق شده است. اما قضیه فراتر از این بود. در اعماق قلبم می‌دانستم که پدر و مادرم به من اعتماد دارند که کار درست را انجام می‌دهم.

خب، کارهایی بود که انجام داده بودم و خوشحالم که آنها بدون اینکه بدانند مردند. اما می‌ترسیدم اعتمادشان را از دست بدهم. از اینکه پدرم با من چه خواهد کرد، نمی‌ترسیدم.

من از کاری که مادرم با من می‌کرد نمی‌ترسیدم. درست است که پدرم فقط کافی بود بگوید جانی، بحث تمام است. اما این چیزی است که اینجا اتفاق می‌افتد.

مسئله این نیست که، اوه، خدا دفعه‌ی بعد با من چه خواهد کرد؟ مسئله این نیست. نمی‌خواهم او را ناراحت کنم. نمی‌خواهم کاری کنم که او را برنجانم.

نمی‌خواهم کاری کنم که دلش بشکند. از انجام این کارها می‌ترسم. این چیزی است که او می‌گوید.

ترس از این و آن بر تو غلبه نکند. روی او و راضی نگه داشتنش تمرکز کن. روی زندگی کردن به سبک او.

و تمام بقیه‌ی این چیزها جایش را خواهند گرفت. این کلمه‌ی خیلی خوبی است. کلمه‌ی خیلی خوبی است.

او می‌گوید، من هم این کار را خواهم کرد، و دیدن اینکه مفسر با این موضوع کلنجار می‌رود، بسیار جالب است. او می‌گوید من یک پناهگاه و یک دام خواهم بود. و مفسر گفت که ما باید آن آیه را تغییر دهیم.

این نمی‌تواند درست باشد. جواب من این است که چرا نه؟ اگر به راهش بروی، برایش پناهگاهی خواهد بود. اگر مگس جلوی صورتش باشد، برایش دامی خواهد بود.

فکر می‌کنم به همین سادگی است. یه جورایی، پولت رو می‌دی و انتخاب خودت رو می‌کنی. قراره اون برای تو چی باشه؟ خب، اشعیا می‌گه، فکر می‌کنم این تکمیل فصل ششم باشه.

شهادت را ببندید. تعلیم را مُهر کنید. من منتظر خداوندی هستم که روی خود را از خاندان یعقوب پنهان می‌کند.

من به او امید خواهم داشت. اینک من و فرزندی که خداوند به من داده است، از جانب خداوند لشکرها که در کوه صهیون ساکن است، در اسرائیل نشانه‌ها و آیاتی هستیم. بسیار خوب.

این نسل، آنها نخواهند شنید. شهادت را بپیچید. آن را به شاگردانم که پس از من می‌آیند، بسپارید.

و روزی نسلی ظهور خواهد کرد که می‌تواند آن را بشنود و بگوید بله. ممکن است ۱۵۰ سال طول بکشد. ممکن است آتش تبعید شعله‌ور شود تا آن را بشنوند.

این کار خداست. من و کارن مدتی را با یک زوج مبلغ مذهبی در مجارستان گذرانیدیم. آدم‌های خیلی خیلی دوست‌داشتنی‌ای بودند.

مجارستان مثل آجر سفت است. می‌دانید، آنها در مورد منطقه سوخته در شمال ایالت نیویورک صحبت می‌کنند. احیای مذهبی زیادی در آنجا رخ داده است.

مجارستان تاریخ مسیحی فوق‌العاده‌ای دارد. و حالا مثل سنگ سفت شده است. و آنها از خود می‌پرسند، ما برای چه جان خود را فدا می‌کنیم؟ ما یک کلیسای بزرگ نساخته‌ایم.

حتی مطمئن نیستیم که ما یک کلیسا ساخته باشیم. و مطمئن نیستیم که خیلی آنها را تشویق کرده باشیم، اما حرف من این بود که وفادار باشید. نتیجه در دستان خداوند است.

سوال این است که شما برای انجام چه کاری فراخوانده شده‌اید؟ و آیا آن را انجام می‌دهید؟ تا آنجا که ما می‌دانیم، ارمیا فقط یک شاگرد به نام باروک داشت. و او شاگرد خیلی خوبی نبود. اما او وفادار بود.

و ما امروز کتاب او را داریم. و من فکر می‌کنم این کلام خدا به ماست. وفادار باش.

کاری را که به آن فراخوانده شده‌ای انجام بده. آن را با تمام توانت انجام بده. آن را با قدرت روح‌القدس انجام بده.

چون برای این افراد دیگر، تاریکی است. تاریکی. آیات باقی‌مانده از فصل ۸، خیلی خیلی تاریک هستند.

وقتی به شما می‌گویند، از احضارکنندگان ارواح و جادوگرانی که جیک‌جیک می‌کنند و زمزمه می‌کنند، بپرسید آیا نباید قومی از خدای خود بپرسد؟ آیا باید از مردگان برای زندگان بپرسد؟ به تعلیم و شهادت. اگر مطابق این کلام سخن نگویند، به این دلیل است که سحر ندارند.

آنها در سرزمین مصر، بسیار پریشان و گرسنه، عبور خواهند کرد. و وقتی گرسنه شوند، خشمگین خواهند شد. و با تحقیر علیه پادشاه و خدای خود سخن خواهند گفت.

آنها به بالا نگاه خواهند کرد. و به زمین نگاه خواهند کرد. اما اینک پریشانی و تاریکی، تاریکی پریشانی.

آنها به تاریکی غلیظی پرتاب خواهند شد. به این می‌گویند پست مدرنیسم. تاریکی.

در برزیل امروز، ارتباط با ارواح در میان طبقات بالای جامعه بسیار رایج است. تاریکی و آنها راه تاریکی را انتخاب کرده‌اند.

و نتیجه همه چیز به ما مربوط می‌شود. این اتفاق اینجا دارد می‌افتد. وفادار باش

. آنچه را که آنها توطئه می‌نامند، توطئه ننماید. خداوند را مقدس بشمارید. از او بترسید

. از او بترسید. و آنگاه او پناهگاهی خواهد بود. ما آنجا توقف خواهیم کرد

ما به کمی بیشتر از آنچه امشب اینجا داریم نیاز داریم تا به هفت آیه اول فصل نهم نگاهی بیندازیم. خواهیم دید که آیا می‌توانیم دفعه بعد آنها را در یک جا جمع کنیم. بگذارید دعا کنم

ای پروردگار، خدایا، به ما بیاموز که توکل به تو یعنی چه. ما را ببخش وقتی آنقدر می‌ترسیم که هرگز برای تو ریسک نمی‌کنیم. هرگز خودمان را در موقعیتی قرار ندهیم که واقعاً مجبور باشیم به تو تکیه کنیم

. ما را ببخش. تو می‌دانی که هر یک از ما کجا هستیم، تو می‌دانی که شرایط فردی ما چگونه است

اما پروردگارا، از تو می‌خواهم که به ما کمک کنی تا یاد بگیریم عمیق‌تر و کامل‌تر به تو اعتماد کنیم. به هر چیزی که با آن روبرو هستیم

پس پروردگارا، از تو می‌خواهم که واقعاً با ما باشی. ای خداوند عیسی، از تو سپاسگزارم که آمده‌ای تا با ما باشی. نه اینکه صرفاً از آسمان بمب‌های مشیت الهی را پرتاب کنی

اما تو به اینجا آمدی تا با ما باشی. متشکرم. و بنابراین، ما می‌توانیم، می‌توانیم تو را در زندگی خود مقدس کنیم.

، ما می‌توانیم بالاترین مقام را به تو بدهیم. زیرا می‌دانیم که تو خوبی و نیت تو برای ما خیر است. پس پروردگارا، به ما کمک کن تا این کار را انجام دهیم

و در بحبوحه تاریکی که ما را احاطه کرده است، به ما کمک کن تا نور باشیم. زیرا ما تو را می‌شناسیم که نور هستی، تو نور هستی. و ما در پناهگاه تو ساکن هستیم

. به نام تو. آمین. این دکتر جان اسوالست در حال تعلیمش در مورد کتاب اشعیا

. این جلسه شماره پنج، اشعیا فصل‌های هفت و هشت است. اشعیا فصل‌های هفت و هشت